

طاعت سیرودی و زکات و صدقات و از امام و ائمه

مصحح

چو دوستی نهایت رسید چوین باشد

ایحال پروردگان شیرکران آمد و مجموع ارکان دولت در مخالفت او دم مرگت

زود و در محاسن او بیان مصلحت شد روزها در بدیر تعمیر او شد رسانیدند

و شهادت او شد دفع و منع او بود و روز آخر الامر ای همه بر این قرار گرفت که

او را بخوابانند و در آنجا که هرگز از مناجات را نشنیده و نماندند

ما اینست در باره وی شیرکرد و عقیده شیر در باب دین است که او را منظر کامل آن

می شناسد مگر زنی شود آن زمان مدخلهای کلی توان کرد و در قمع و استیصال

او توان کشید

بیت

بتدیج راهی بدست آوریم که در پایه او شکست آوریم

پس یکی را پیش کردند تا قدری گوشت که برای چاشت شیر بناوه بودند بزد و پختند

در حجره و زید چنان کرد

بیت

دود و دیر که شیر زین چک بر کلام سپهر کرد آهنگ
امرا و وزرا صف خدمت بر کشیدند و اشرف و اعیان یار گاه ملک حاضر
شدند و زین جهت تدارک همی کلی بطرفی رفته بود شیر انتظار آمدن او می کشید و سخن
کفایت و تعریف فهم و درایت او حرفی بر زبان نمی راند

بیت

در زبان و مونس جانست نام یار یکدم نبرد و که مکرر نمی شود
وقت چاشت ملک رسید و غنچه سببی در حرکت آمده وقت اشتها غلبه کرد
چندانکه گوشت و طعمه ملک میسر طلبید مگر یافتند شیر بغایت نایاب شد و درین محل زین
غایب بود و خصمان حاضر چون دیدند که آتش کرسنیکی و حرارت غضب بهم پیوست
آغاز افساد کردند و نور چشم کرم با قه نظیر خویش را در بستن یکی از ایشان گفت که چنانچه
منیت از آنچه ملک را بیا کابانیم و هر چه از منافع و مضار این حضرت دانیم و
شناسیم بر چند موافق بعضی ننفیت بوقف عرض رسائیم کاجوی متنبه شده
گفت ملازمان بگردل و متعلقان کجیم در هیچ وقت باید که شرط نصیحت فرود نگذارند

و حق تعالی شناخته آنچه دانند و توانستند بجل آنها رسانند

بیت

کسانی خوش شانس و حق گذارند که حال از پادشاه پنهان ندارند

بسیار آنچه شنیده و بگویی تا چه دیده یکی از آن مسندان تمام و غم سازان تا تمام جواب داد که بمن
چنان باز نمودند که فریسه آن گوشت را بسوی خانه خویش برد و بگری از راه بدگمانی معطله در آن
و گفت مرا این باور نمی آید چه او جانوری کم آزار امانت شعار است و بگری آغاز حمله
سازی کرده گفت برین کار احتیاط باید کرد چه هر کس را دوست و دشمن باشد و
بغرض سخنان غیر واقع در اندازند و مردم را زود زود نتوان شناخت و بر اساس رخدایان
بآسانی مطلع نتوان شد دیگری دلیل بر در سخن آمده گفت همین است و در وقت
بر سر ابرو اطلاع بر ضمایر بزودی صورت نه بندد و لیکن اگر گوشت در منزل او یا در نزد
هر چه از حیانت او در افواه خواص و عوام و خرد و بزرگ افتاده است راست حوا
بود که مجموعی را درین محل عثمان اختیار از دست بیرون شد و گفت مردم در باره او چه
میکویند و بر حیانت او از چه چیز استدلالت میکنند علی از حصاره موافق مخالفان بود گفت
ای ملک در میان این شیخ خرد و کرا و شکر است و از او عذر باشد هرگز این

ورطه جان بسلاست بیرون نبرد و شامت خیانت بزودی در روی رسید و یکی از ضحاک
 غرضان زبان افساد بگشود و گفت جمعی از ما به وقت از و خبری میرسانند و در تصدیق
 آن تردود استم اکنون که این فصل می شنوم نزدیک است که ظلمت کمان من بنور یقین
 بدل شود و یکی گفت خدایت و مرا پیشتر ازین نیز بر من پوشیده نبود و من فلان و فلان
 گواه گرفتم که کار این را به ریایی عاقبت بفضیحت کشد و از و خطای عظیم و گناهی فاحش
 ظاهر کرد و درین باب گفته اند

مصرع

هر که نفس قلب دارد عاقبت رسوا شود

دیگری گفت عجب است که با وجود دعوی فتنه و پاک طینتی و خرقه صوفیانه و نیک بینی
 کسی را شرم نیاید که خیانت ورزد و عجب اگر این بیت از زبان حال او بر صفحه مقال
 شده است

بیت

خرقه پوشی من از خایت و نیندازگی خرقه بر سر صد عیب نهان پیوستم
 دیگری از در معقول گوئی در آمده گفت این پاکیزه روزگار متقی درین مدتها ایما لید و تقلد

اعمال ملک را در ظاهر بلا و مصیبت و عداوت می شمرد و با اینکه اگر خیانت و بی وفایی
 کرد و محل حیرت خواهد بود دیگری گفت هرگاه او بدین محقر که طبعه چاشت ملک بوده چشم
 سیه کند تو آن دانستی که در جهات کلی چه رشوهها گرفته باشد و از مال پادشاه چه
 مبلغهای کرامت تصرف نموده

بیت

صیاد که بزنگرد از کنجشک دانی چه کند چو کلب و تپو مید

چون امر میدان و قاحت خالی یافته مرکب بد کو بی بچولان آوردند و در راحت دل
 کا مجوی عسار ترود و شبته برانجید و زرا نیز عثمان بیان بجانب غیبت و خیانت
 بر ماقه رفی چند از هر کوه محسوس و بارز در دفتر ضمیر ملک ثبت نمودند یکی از ایشان گفت اگر
 این سخن راست بیرون آید من همین خیانت باشد و بس بلکه دلیل کافی نعمتی و حق ما
 شانی خواهد بود و هر آینه درین جرات با ملک استخفاف کرده باشد و حیرت
 و حمت شهنشاهی بر طرف نهاده دیگری از راه موعظه و نصیحت سخن درآمد و گفت ای
 یاران بدین نوع کلمات آشفت نامه عمل خود سیاه کنید و حکم آنجا که
 ان ماکل کجرا آخند و بدان عیب بگوش برادر خود مرسانید شاید که نصیحت
 بر او نمودند

حیانت غیر واقع باشد و همه آثم و بره منکر وید اگر ملک این ساعت بفرماید تا
 او را بچونید کرد و اشتباه از راه حقیقت مندرج میشود چه اگر گوشت در خانه او باشد بر
 این سخنهاط هر کرد و کجا نهی خواص و عوام مووی یقین شود و اگر همی صریح بود و گو
 کم شده در آن کاشانه پدید نیاید بکن از زبان با استعمار باید کسود و از فریه بجان
 دیگری گفت اگر احتیاطی خواهد رفت بخیل باید کرد که جاسوسان او از همه جوانب احاطه کرده
 ساعت بساعت خبر بوی رسد و در تدارک این قضیه آنچه شرمه لو شش باشد فرو نهد
 در آخر مجلس ندیمی از ندمای خاص ملک کستاج و از قدم پیش نهاد و گفت در پیش
 حادثه چه فایده و از تفحص این واقعه چه حاصل که اگر بصرم آن خاین نامتدین روشن
 کرد و او بزرق و شعبده رای ملک را از مکافات ببرد و اندو بوالعجبی نماید که همکارا
 بانکه در آن متیقن باشند شک افکند

بیت

بدر انجانست رایش متین که شک را بر آرد بر ناک یقین

القصد و بیحال که شیر کسنه و خشم الوده بود ازین نمط چندانی بکشد که گراستی از
 بدل او راه یافت و به مضمون من کسمع نخل انواع اندیشا بر خیالش نشسته
کسی که می شنود چیزی را گمان میکند

درین

فریه مثال دادی چاره از اثر مگاید غذا بخیر روی براه آورد و چون دامن و پانتش از
 لوث این اختر پاک بود ستاخ و ایش کامجوی آمد شیر پر سیدن گوشت که دیروز
 به سپردم چه کردی جواب داد که مطبخ رسانیدم تا بوقت چاشت نزدیک ملک
 آمد مطبخی تر از اسل سمیت بود با نکار پیش آمد و بمالنه بسیار گفت ازین کار و حال
 خبر ندارم و هیچ کوشی بمن نداده شیر طایفه از ایمان و ستاد ما گوشت در نزد
 فریه بگستد و چون خود پنهان کرده بودند آشکارا برداشته نزدیک شیر آوردند
 دانست که دشمنان کار خود ساخته اند و همی که مدتها بود تا رسته بدیران میافشد
 محل یافته پروا حبه با خود گفت

بیت

آفتاب ظرم بر سر دیوار رسید سالها بود که از روز چنین رسمیم
 و از جمله وزرا کرکی بود ما آن ساعت عیب ناکفته و خود را از جنبه عدول شمرده و چنان
 فراموده که بی تحقیق و ایستادن قدم در کاری نهند و با برقی و ظمیر همی و قوف یابد دروی
 دخل بخد و لاف دوستی فریه میزد و در باب حمایت او بمالعه می نمود پس از وقوع
 اینصورت شیرفت و مافی الضمیر آشکارا کرده گفت ای ملک زلت این با بکار معلوم شد

و گناه این بیروت خاکسار روشن گشت صلاح ملک در آنست که هر چند زودتر حکم سیاست
 قدیم باید چه اگر این باب را مهمل گذارند بی شک گناه کاران دیگر از قضیت برترند و
 ساعت بساعت دلیر تر گردند

مصرع

سیاست از نبود کارها حاصل باید

شیر نغمه بود با شغال را باز داشتند و باندیشه دور و دراز فروشد سپید کوشی از خاصان
 ملک آغاز کرد که من از رای روشن پادشاه که آفتاب از پروا و نور افشانی اکتساب نماید
 و شمع شبستان سپهر در حمایت روشنی او چهره برافروزد شکفت مانده ام تا کار این خداداد
 خانتان و ای مکار چه کون بر روی پوشیده شده است و از خست ضمیر نمانک و مگر طبع
 حیله انگریز او چرا خافسل مانده و با وجود چنین کناهی عظیم و فعلی بیخ قتل او را در توقف
 می اندازد و شرب سیاست را که بیخ درخت عدل بر شحات آن تازه و سیراب است
 بخش و خاشاک تا مل مگر بسیار از او کامجوی متوجه شده اند و که سخن تو چیست جواب داد که
 ای ملک حکما پرو بود از من چسبند سیاستند دامت برکاتها
 نظام سیاست سبب دوام ریاست است و هر که تیغ سیاست از نیام انتقام بر نکشد تیر
هر که خرد باشد تیغ است از او همیشه باشد سوزی او

قدرت را بر حمایت رویتواند کرد و آنکه به تیر تیر بنیاد پیدا و در از زیر بر بسازد نهال آما
در گلشن زمان نتواند کاشت

نظم

این سیاست را بر افند بسیاد اما آن زمان را افند
آن باغ ز اینسی دریافت کر عین سیاست آنجور یافت
و هر که صلاح ملک جوید بر کنه کار سیاست باید راند و هر چند نفس دل و مقبول
حاضر باشد بدان القعات نباید نمود چنانکه سلطان بعد از جهت مصلحت عالم
محبوب خاص خود را سیاست کرد و کامجویی گفت که چگونه بوده است آن

حکایت

بعضی رسانید که آورده اند که در درار الملک چین پادشاهی بود در رعایت قانون
عدالت همیشه در ارجام جهان نمای عمل را آئینه روز کار ساخته و بلا حظه قاعده
ایالت سکنز صفت چشمه آب حیات نصف را طالب کشته

بیت

از عدالت شامل آورده قسم صد منزل از انبوی میان علم

پیمای روان ساختند و در آن خانه چوبین که سقف در زیر و ستون در بر برد
قرار گرفته عمان اختیار بدست باد سبک رفتار بار دادند

بیت

چو مه در برج آبی کرده منزل روان کردند گشتی را با ساحل
اندک فرصتی را قطع مسافت بسیار نموده بگم مظهر رسیدند و لوازم ارکان حج بجای
آورده توجه باستان بوسی حضرت سلطان تحکامه رسالت و خاقان بارگاه

و جلالت

بیت

آن شهسوار کرم عثمان بلنیر کز نه او دم سپرخ و اول رکاب گشت
صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمَخْنُومِ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِ وَصَحْبِهِ الْأَخْيَارِ
درود بفرستند ضامن گای مخدره بر که پسندیده است آن او که پاک اند و اصحاب او که بهترین خلق اند
نموده بعبادت تعبیل علیه علیه نبویه مستعد گشتند

بیت

ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحب برون بخاک این آرزو شکل ترا زهر مشکی
و از انجا با قافله خراسان بجانب بغداد آمدند ملک بغداد از حال شایسته آوده

یا قه با استقبال بیرون آمد و قواعد اکرام و اجلال بروی که باید و شاید رعایت
 نمود و تزل و علوفه لایق و منزلت سالیسته و موافق رتیب فرموده چند روزه اسدغای
 توقف کرد و چون از بیخ راه بر سووند و عزم معاوت بوطن حرم کردند شاهزاده از سلطان
 بغداد و عذر بسیار خواست و خدمتهای او را بخت شکر گذاری و سپاسداری مقابله
 نموده برسم هدیه و تبرک کثیرکی چینی بخرم وی و ستاد و خود درخت سفر بر برتری
 بطرف خراسان نهاد سلطان بغداد بعد از رسم شایعیت و قاعده و دواع بحرم
 باز آمده کتیک را طلبید صورتی دید که نقاش فطرت بر بیایی او بر لوح وجود نقشیده
 بود و دیده تصور فکرت بر غماشی او در جریده خیال شکل ندیده زلف دل شکنده بکنند
 فتنه دل عالمی را در زنجیر کشیده و ماه جهان تاب از منزل عالی خود پیش جهه اش اکلین بر
 زمین بالیده دعوی کج خوبا را بگر شد ابرو بر طاق فراموشی نهاده بود و داعیه زهد
 گوشه نشینا را بگر ششم چشم نیم ست بیا و باده نوشتی برداوه
 مشنوی

رخ عشاق را شع شبتان
 لبس نعل شراب می پرستان
 قدس نخت بلند است میان
 خم زلفش حرم شبتان
 لای

شکر از شک نطقش مانده در تنک
عقیق از سرم لعاشش رفته در تنک
ملک بغداد را از خرامیدن آن سر و آزاد پای دل در کل ماند و از چاشنی لعل
میگوش بی واسطه باد است و مد هوس گشت

بیت

دل بسته بالای یکی شک بقا شد
باز این ز برای دل شکم چه ملا شد
چند آنکه سلطان بادل از دست رفته گوشش نمود بجای بر رسید و هر چند عقل کا
فرمای آب نصیحت بر آتش عشق ریخت سعله آن زیاده گشت

بیت

ساکن نشیو بسجن آب چشم من کاین ورد عاشقی بلامت فرون بشود
سلطان با کتیرک طرح معاشرت افکنده بیکبار کی از غمخواری کی رعیت و تیمار کار
حکمت دست باز گرفت و هر گاه پادشاه بله و طرب مشغول شده بر سرش نهاد
مظلومان زسد و کوش بر نعمات عود و چنک نهاده ناله حزن هر دل شک
نشود اندک زمانی راه سرج و مرج پدید آید و فتنه و آشوب بالا گرفته
کار مردم با اضطراب انجامد

نظم

هر پادشاه که روی ملهو و لعب نهاد
میدان که هست مرتبش را که توط

میزان که برج اختر لهو و طرب بود
در روی رسد بخبر و بسیار کان^ط

چند روز برین حال برآمد ارکان دولت و اعیان خست از بی پروایی ملک به شک آفت

حال شهر و ولایت را مضطرب دیدند مجسموع دست نیاز گشاده روی بگوشه نشین

صاحب دلان آوردند از باطنهای درویشان پاکیزه نفس در یوزه و غایبی نموده جهت اصلاح

حال سلطان نذرها فرمودند و عاالی بیغرضان بهد ف اجابت رسیده شبانه ملک

در خواب دید که اینده با وی میگوید

بیت

ای شاه چه گویی چو پرسند از تو
جایی که تبری و ترسند از تو

این چه کاریست که بردست گرفته دست از کار مظلومان باز داشته نزدیک شد که

کار از دست برود و دولت از پای در آید بر خیز و با سر فتم خود رو

مصرع

ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

ش

شاه ایبستان واقع از خواب در آن غسل کرده زبان با عذار و استغفار بکشد و بعد
 باغات مشغول شده فرمود که آن کتیرک دیگر بخلوت او در نیاید و اگر چه بی او آرام نداشتی
 و دوش بی مشاهده خیال جمالش تیر زگر نمی و لیکن از خوف الهی و بیم زوال پادشاهی
 بران منوال حکم فرمود کتیرک دو سه روزی صبر کرد و شبی سودای صحبت ملک در
 سرش افتاده خود را در بارگاه انداخت باروی چون کلرک طری که از نسیم سحری
 شکفته باشد و زلفی چون سبیل بر تاب که در ناوشک تاب نهفته بود

نظم

ز سبیل بر بزم مرغی که بسته ز مرغی نشسته
 ز سبیل بر بزم مرغی که بسته ز مرغی نشسته
 ز سبیل بر بزم مرغی که بسته ز مرغی نشسته
 ز سبیل بر بزم مرغی که بسته ز مرغی نشسته
 بار دیگر مشاهده جمال او بهوش ملک بگارت رفت و غوغای عشق متاع عقل و فهم را
 ستاراج داد

بیت

باز عشق آمد و دیوانگی پیش آمد بردم از مره غمزه زنی می شد
 چند روزی دیگر شیمه جمال و فریفته زلف و حال او شده بعشرت گذرانید

دیگر باره میان عالم غیب با سارت لاریب اورا بر اہ صلاح خواندند شاہ با خود
 آمد و گفت بجزو فیق این فتنہ در دہرا در مانی نیست و بی انکہ این بلا منعدم کرد و کار
 مرا امید سامانی نہ پس حاجی را امر کرد کہ این کتیک نافرمانی کرده و بی اجازت بہار
 درآمدہ اورا بہر دور و جملہ انداز حاجب کتیک را بیرون آورد و با خود اندیشید کہ این
 محبوبہ ملک است و شاید کہ فردا ایشان کشتہ اورا از من طلبد و چون ہلاک کردہ باشم
 دست فکری بامن نہ دارک ترسد پس اورا در خانہ پنهان کرد و شاہ بواسطہ این خبر
 اندوہگین شدہ چون از صفہ بار بخلوت باز آمدی آرزوی دیدار یار غلبہ کردہ مضطرب
 کشتی و بار خود را علامت کردہ بدلائل عیش تسکین دادی شبی بہت دفع طلال از
 بادہ زلال قدحی نوش کردہ ، اعطی خرد و فصیح عیش را فراموش نمودہ خیال
 یار و تقریب اورا بی تکیب ساخت و حاجب خاص را طلبیدہ استفسار حال دلدار
 نمود و بہت دیدی تمام گفت اگر امشب اورا حاضر کردانی ترا بسیار است رسانم خندیا
 حاجب مقدمات حذر ترتیب کرد و بجای رسید و بیت سلطانی مشاہدہ کردہ خود را
 در معرض تلف میدید بالضرورہ ماہ را بارگاہ شاہ رسانید دیگر بارہ اساس نشا
 ہادہ و اسباب عیش آمادہ شد

نظم

مایم و شبی و یار و پیش جام می خوشکوار و پیش
کل آمده و خندان گذشته دی رفقه و نوبسار و پیش

حاصل القصه نوبت پادشاه بگشتن او حکم کرد و واجب ملاحظه نمود و در وقت
افکنده تاجات ملک بکلی معطل ماند سلطان دانست که چاره این بلا بحر بخود نتوان نمود
و دفع این غایب با مسید دیگری نتوان کرد

مصرع

بدست دیگری بر ناید این کار

چه هرگز ابگشتن کتیک فرماید هر آینه ملاحظه کرده در توقف خواهد افکنند
ملک دفع اورا خود مترصد می بود و نمیخواست که از روی ظاهری جنایتی واضح
کسی را تلف کند تا عاقبت الامر روزی بر بام قصر ایستاده در دجله می نگرست
و کتیک از دور که خدمت بسته جمال سلطان مشاهده میکرد سلطان از خوف
عاقبت و وبال غفلت برانشمیده دانست که وقت است با خود گفت اگر چه
یکناهی بگردن میسکم اما صد هزار دل که از بی پروایی من غرق خون شد در مان

می پذیرد و هر چند این دو حرم را بجای جانست و بسیکن ملاحظه حال دل آرزوگان رعیت
 زیاده از آنست پس فرمود که نزدیک ترای تا این کشتی را تماشا کنی که تیرک
 چون نزدیک رسید ملک دست بر زود و در جله افشکند و تاسف بسیار اظهار
 چنان فرمود که خود در آب افتاد و آنکه حکم کرده که او را از آب بیرون آورده و دفن
 کردند و بعزیت قیام نموده و شرایط کلی در آن باب اقامت فرمود و برای صلاح
 ملک جانانه خود را بدست خود و بیجان کرد

مصرع
 پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون میکنند

و این مثل برای آن آوردم تا ملک دانند که صلاح مملکت رعایت کردن از آن بهتر است
 که باشخص خاین موافقت نمودن و یک تن را که مضرت او شامل باشد و در ساختن
 بصلاح نزدیک تر که هزار کس را محروم داشتن شیر را بدین دمدمه آتش غضب برافروخت
 و نزدیک فریب پیغام داد که اگر این گناه را عذری داری باز نسی ای فریب چون بگناه
 بود و گفتند هر که را دست کوتاه بود زبانش دراز است

مصرع

یکسانان و لیر می باشند

جوانی ورشت باز فرستاد و سخنان عتف آمیز او با خوش آمد های عجب انگریزانه
پارشد این ششم کا مجوی بالا گرفت و عمو و موافق را بر طرف نهاد و کشتن
زویه حکم مطلق کرد آن خبر باورشیر بردند و است که تعجیل کرده است جانب علم و
بروباری را مهمل گذاشته و صبر و سکون آنخت و سبکباری بدل ساخت
با خود اندیشید که زود تر باید رفت و فرزند خود را از نوشته دیو لعین بر پای باید
داد چه هر گاه که بر سلاطین ششم استولی کرد و شیطان تیر و تسلط یافته هر چه خوا
امر فرماید و از مضمون حدیث صحیح **اِذَا اسْتَسَاءَ السُّلْطَانُ اسْلَطَ الشَّيْطَانُ**
هرگاه در غضب آید پادشاه غالب شود بر او شیطان

ببین معنی مفهوم میگرد

بیت

غضب از سعلهای شیطانیت عاقبت موجب پشیمانیت

نخست کس پیش جلا و فرستاد که در کشتن شمال توقف کن تا من با شیرین
گویم و خود نزد یک کا مجوی آمده گفت ای فرزند شنیدم که کشتن زویه مثال
داوده گناه او چه بوده کدام جرمیه از وصا و رشده شیرین است حال باز را از

نامور شکر گفت ای پسر خود را در بادیه حیرت سرگردان مساز و از مشرب عدل و احسان
 بی بهره مباش و بزرگان گفته اند که هشت چیز هشت چیز یازب است حرمت زن
 قشور و عزت فرزند پسر و دانش ناکر و پستاد و وقت سپاه بشکر کش و کرامت
 زیاد بقوی و ایمنی رعیت بپادشاه و نظام کار پادشاه بعدل و رونق عدل بعقل و
 حرم و عده درین باب دو چیز است یکی شناختن اتباع چشم و هر یک از ایشان
 بمنزل او فرود آوردن و بمقدار کفایت و هنر تربیت کردن دوم مهم داشتن ایشان
 در باب یکدیگر چه مهربان درگاه سلاطین ابا یکدیگر تراعی قایمست که جز نفاذ و هلاک
 مرفوع نشود پس اگر پادشاه سعایت این در حق آن مسموع دارد و عمتازی آن در بار
 این قبول کند و بیکر سلطان و ارکان دولت اعتماد نماید جهت آنکه هر گاه خواهند
 مخلص را در معرض همت توانند آورد و و خانی را در لباس امانت جلوه توانند داد و بدین
 واسطه سلیکته بان در کرداب بلا گرفتار مانند و محسبران بر ساحل نجات بایمنی و
 سلامت گذرانند

بیت

یمنه دل شکسته در زندان مجرم از دور خرم و خندان

ولا شك نتیجه این کار آن باشد که حاضران از قبول عمل امتناع بردست گیرند و
 غایبان از خدمت تعاضد نمایند و تعاضد فرما آنها علی الاطلاق در توقف افتد و هزار
 خلل بارگان ملک راه یابد و مضرتها که بدین متفرع باشد از حد حصر بیرون
 و از مرتبه قیاس افزونست

قطعه

منه کوشش بر قول اهل عرض کز ایشان رسد مال و دین را شکست
 غرض جو اگر از تو شد بپسند شود پایه قدر و جاه تو پست
 اگر با خود ان شدی هم رکاب عمان بزری بدادی زد دست
 شیر گفت من قبول کسی در حق فریبه حکم نکردم بلکه تا خیانت او بر من ظاهر نشد مزاج من متغیر
 نکشت مادر شیر گفت تغیر مزاج پادشاهان بی یقینی صادق خصوصاً با معتدلان
 در گاه روانیست و آنچه گفتی خیانت او بطهور رسید هه نور این سخن در حجاب شبست
 است و وقتی که پرده از روی این کار برافت حقیقت آن ظاهر خواهد شد و بایستی
 که اینمقدار گناه که بجان فریبه را بان منسوب میسازند در قضای علم تو کنجائین آشتی و
 سوابق خدمتکاری او نصب العین خاطر بودی و مسامحی و مآثری که بر در این دو لجنجا

از وی بصدور پیوسته از لوح حمیر محو شدی و سخن پیران ناآفوده در باره بهر مندا
کافی بسمع قبول مسموع نکشتی

نظم
سغله نخواهد و گریه باجم
سینان حدیث از پیش
خس نکند اردکسی را بحیام
تا رود کار حسرتند پیش
ای فرزند عقل و در اندیش و رای عالم آرای را در هر صورت که پیش آید و بر حاوشه
که روی نماید حکمی عادل و میزی کامل باید شناخت که شرف جوهر آدمی بصغای
خرد از حین است

بیت

عقل است که بنیاد شرف محکم است
افرونی صرمت بنی آدم از ست
و زبیه در دولت تو بخیلی بلند و در جبهه رشید از جندرسیده بودم به بزرگ و پایه
حظیه با قبه بجلسه بروی شامی کفتی و در خلوتها با وی غر مشاورت از زانی میداشت
الکون بر تو لازم است که عنایت در بطلان قول خود فتح کنی و بنایی که بدست بریت
برافزاشته و در هم قاعده آن نکوشی و خود را و او را از رسالت اعدا و شاد کاشی

حدودان نگاهداری تا چنانچه فزائور شبات و وقار تو باشد نفس و استکشاف از
 لوازم شمرده و احتیاط و استفسار بروحی کلی بجا آورده نزدیک عقل معذور باشی و
 بدنبیل عقلا از شوایب همت دور کردی و این گناه که بد نسبت میدهند از آن حیرت است
 که مانند اضر و مندی آینه امانت را بعبار آن تیره کردند و دامن دیانت بقا دورا
 امثال این محترات بیالاید و من میدانم که حرص و شرم و رع و قاعمت او را مغلوب
 نتواند ساخت و آرزو آرزو مرکب اهل در ساحت بنشیند و دانش او بیار و ماحت و درین
 مدت که فریبه ملازم این استانه است گوشت نخورده و پیش از آن نیز بدین صفت
 موصوف و مذکور میشد و صیت اجتناب از اکل حیوانات در افواه همه افتاده بود و با تمام
 همه رسیده

مصرع

بیهوده سخن بدین درازی نبود

و غالب ظن آنست که دشمنان گوشت در منزل فریده نماوه باشند و این بعد از حسب
 کید کا بدان و حسد حاسدان بسیار نیست چه از حیوه ان کسی بوده که بجهت اکتاسی را از
 رسیدن نفس خود راضی شده چنانچه آن خواجه بیدولت غلام را بکشتن خود فرمود و شر